

جنبش‌های نافر جام

سرشناسه: بوینز، وینسنت.
عنوان و نام پدیدآور: جنبش‌های نافرجام: روایت یک دهه اعتراضات مردمی/
وینسنت بوینز؛ ترجمه شهریار خواجهیان.
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۴۰۴.
مشخصات ظاهری: ۴۲۴ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۴-۰۵۸۶-۳
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
یادداشت: عنوان اصلی: If we burn: the mass protest decade and the missing revolution, 2023.
یادداشت: نمایه.
موضوع: جنبش‌های مخالف — تاریخ — قرن ۲۱ م.
موضوع: Protest movements -- History -- 21st century
موضوع: مقاومت مدنی — تاریخ — قرن ۲۱ م.
موضوع: Government, Resistance to -- History -- 21st century
شناسه افزوده: خواجهیان، شهریار، ۱۳۳۱-، مترجم
رده‌بندی کنگره: HM۸۸۳
رده‌بندی دیویی: ۳۰۳/۴۸۴۰۹۰۵
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۱۰۳۴۰۶۸۷

جنبش‌های نافرجام

روایت یک دهه اعتراضات مردمی

وینسنت بوینز

ترجمه شهریار خواجهیان



این کتاب ترجمه‌ای است از:

If We Burn
The Mass Protest Decade
and the Missing Revolution
Vincent Bevins
Public Affairs, 2023



انتشارات قنوس

تهران، خیابان فروردین، خیابان نظری،
نبش جاوید ۲، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶
ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:
تحریریه انتشارات قنوس

وینسنت بوینز

جنبش‌های نافرجام

روایت یک دهه اعتراضات مردمی

ترجمه شهریار خواجهیان

چاپ اول

۶۶۰ نسخه

۱۴۰۵

چاپ رسام

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۴-۰۵۸۶-۳

ISBN: 978-622-04-0586-3

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

به یاد مری سلست و برنادت،
رایلی و سیسیلیا دیونی

فهرست

درآمد ۹

بخش اول

۱. یادگیری اعتراض ۲۱
۲. مایارا و فرناندو ۵۳
۳. بدتر از این که نمی شود ۷۷
۴. فراتر از یک خیزش ۸۵
۵. این سو و آن سوی جهان ۱۱۹
۶. یک شبکه اجتماعی ۱۳۰
۷. کابوی ها و سرخپوستان ۱۴۴
۸. گزارش اقلیت ۱۵۵
۹. جنبش حمل و نقل عمومی رایگان ۱۶۹
۱۰. غول بیدار می شود ۱۸۴
۱۱. پنج هدف، چهار انگشت ۲۰۰

بخش دوم

۱۲. یورو میدان ۲۱۵

۲۴۷	۱۳. جنبش برزیل آزاد.....
۲۵۸	۱۴. زیر چتر من.....
۲۷۲	۱۵. نه خدایان، نه نمایندگان.....
۲۹۳	۱۶. داستان دو استیضاح.....
۳۱۲	۱۷. من در ۲۱۲ بودم.....
۳۲۱	۱۸. اُ میتو.....
۳۳۷	۱۹. داستان دو طغیان.....
۳۶۹	۲۰. بازسازی گذشته.....
۴۰۳	۲۱. ساختن آینده.....
۴۱۱	سپاسگزاری.....
۴۱۵	نمایه.....

درآمد

در ۱۳ ژوئن ۲۰۱۳ دژبان‌ها به ما حمله کردند. ما در خیابان کُنسولاسائو در سائوپائولو مرکز بزرگ‌ترین شهر آمریکای جنوبی ایستاده بودیم. انبوه مردم توقف کرده و به تپه‌ای چشم دوخته بودند که نیروهای سراپا مسلح روی آن تجمع کرده بودند. مردم در فکر اقدام بعدی بودند که دژبان‌ها دست به کار شدند. آن‌ها بدون اخطار قبلی به سوی جمعیت شلیک کردند — با گاز اشک‌آور، بمب‌های شوک‌دهنده، و شاید گلوله‌های پلاستیکی. در آن لحظه تشخیص این‌که چه اتفاقی دارد می‌افتد دشوار بود. هدف از این شیوهٔ سرکوب این است که مجبور شوید فوری سرپناهی پیدا کنید و به هیچ چیز جز امنیت خودتان فکر نکنید. بدین ترتیب جمعیت پراکنده می‌شود و بین افراد فاصله می‌افتد. همه چشم‌پسته و سرها رو به پایین شتاب‌زده پیرامون خود را می‌جویند و در پی فرار از معرکه‌اند. ما در تاریکی شب پراکنده شدیم و به درون هر سوراخ‌سنبه‌ای که یافتیم خزیدیم. هوا تاریک بود و زمستان داشت فرامی‌رسید و هوا چنان سرد شده بود که در سائوپائولو بی‌سابقه بود. آسمان‌خراش‌هایی در سراسر این شهر وجود دارد و من سرپناهی در ورودی یک ساختمان مسکونی یافتم. لحظاتی طول کشید تا به خودم بیایم و بفهمم کجایم، و پس از آن بود که توانستم کمی منظم‌تر نفس بکشم.

من در طول زندگی در اعتراضات بسیاری در سراسر جهان و در برزیل شرکت کرده بودم، اما این یکی تازگی داشت. سرکوب معمولاً با گسترش موج اعتراضات،

تحریرِ متقابل و کنش و واکنش بین پلیس و تظاهرکنندگان آغاز می‌شود. اگر نخواهیم برای درگیر شدن تعمداً همان دور و بر بمانیم، فرصت‌هایی برای فرار پیدا می‌کنیم، و اغلب درک می‌کنیم که چرا پلیس دست به چنان اقداماتی می‌زند. اما این بار نه. به نظر می‌رسید این حمله‌ای عامدانه از سوی دولت بوده است.

من برای اعتراض به خیابان نیامده بودم. من کارم گزارشگری بود، هم به عنوان خبرنگاری بین‌المللی و هم به عنوان یکی از چند آمریکایی‌ای که نقشی در رسانه‌های برزیل دارند. کمی احمقانه به نظر می‌رسد که بگویم پلیس به «ما» حمله کرد، زیرا گزارشگران احتمالاً هدف عمدی حمله نبودند، و ما در زمرهٔ پیشگامان شجاعی نبودیم که آن شب واقعاً می‌خواستند خطر کنند و تاریخ‌ساز شوند. اما من فکر می‌کنم این حقیقت که خبرنگاران نیز آسیب دیدند برای این‌که دریابیم این رویدادها چگونه تاریخ را شکل دادند بسیار مهم است.

اگر همهٔ اتفاقاتی را که به آن شب انجامید تجزیه و تحلیل کنیم، حملهٔ پلیس کم‌کم قابل فهم می‌شود. اما شگفت‌انگیزتر، و حتی گیج‌کننده‌تر، اتفاقی بود که بعداً افتاد: چگونه ممکن است که اعتراضات ژوئن ۲۰۱۳ به شکل‌گیری دولتی بینجامد که در اواخر آن دهه تأسیس شد؟ هنوز مانده تا بتوان پاسخی برای این پرسش یافت. وقتی این پرسش را با برزیلی‌هایی در میان می‌گذاریم که همهٔ این رویدادها را از سر گذرانده‌اند، ممکن است در پاسخ تحلیل‌های دقیق (هرچند معمولاً گوناگون و متناقض) تحویل ما بدهند، یا با خشم ناگهانی یا نگاهی حاکی از اندوه و تأسف روبه‌رو شویم، و در پی آن نگاهی مات و مبهوت به نقطه‌ای دور. فعلاً، می‌توانیم به اختصار رویدادهایی را توصیف کنیم که از پی آمدند. سرکوب ۱۳ ژوئن همدردی بسیاری را نسبت به اعتراضات و تظاهراتی برانگیخت که آن‌ها را گروه کوچکی از چپ‌گرایان و آنارشیست‌ها سازماندهی کرده بودند و خواسته‌شان ارزان‌تر شدن هزینه‌های حمل‌ونقل عمومی بود. میلیون‌ها تن به خیابان‌ها آمدند و پایه‌های نظام سیاسی برزیل را لرزاندند. تظاهرکنندگان جدید خواسته‌های تازه‌ای را در این جنبش توده‌ای مطرح کردند — مانند داشتن مدارس و بهداشت بهتر، کاهش فساد و رفتارهای خشونت‌آمیز پلیس — که می‌توان آن‌ها

را اساساً ترقی خواهانه دانست. به یقین، رهبران حزب کارگران، که از ۲۰۰۳ بر سر قدرت بودند، این خیزش را دقیقاً همین گونه تفسیر می کردند.

در آغاز سال ۲۰۱۳ امکان طرح چنین ادعایی بود که حزب کارگران برزیل^۱ مهم ترین برنامه [اصلاحات]^۲ سوسیال دموکراتیک در تاریخ جهان جنوب را به اجرا گذاشته است. یک دولت چپ‌گرای غیرجهان‌اولی توانسته بود رشد اقتصادی در چارچوب نظام سرمایه‌داری جهانی را با سیاست‌های اجتماعی‌ای درآمزد که به طور معناداری فقر را التیام بخشیده و حمایتی گسترده در چارچوب دموکراسی لیبرال به دست آورده بود. لوئیز ایناسیو «لولا» دا سیلوا و جانشین وی، دیلما روسف، ظاهراً فکر می کردند مردمی که در ژوئن ۲۰۱۳ به خیابان‌ها آمده بودند خواسته‌های بیشتری دارند. اما فقط چند سال پس از آن، قدرت در کشور به قبضه رادیکال‌ترین رهبر جناح راست در جهان درآمد، کسی که آشکارا خواستار بازگشت به دیکتاتوری و خشونت گسترده بود. خدمات عمومی با مشکل مواجه شد و فقر اوج گرفت و مقامات به قتل شهروندان برزیلی به دست دولت مباحثات می کردند.^(۱) کوتاه سخن این که، دستاورد مردم برزیل دقیقاً متضاد چیزی بود که به نظر می رسید در ژوئن ۲۰۱۳ خواستار آن بودند.

در دهه گذشته، از ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۰، این اتفاقات به هیچ وجه منحصر به یک کشور خاص نبود. در سراسر جهان، بشر شاهد طغیان^۳ اعتراضات توده‌ای بود که تغییراتی ژرف را نوید می داد. این اعتراضات از نظر شرکت کنندگان آن‌ها پیروزی‌هایی شورانگیز بود که با ستایش و خوش‌بینی مطبوعات بین‌المللی روبه‌رو شد. اما سال‌ها بعد، با کنار رفتن اکثر خبرنگاران خارجی از صحنه، می بینیم که آن خیزش‌ها مقدمه — اگر نه لزوماً عامل — پیامدهایی شد که بسیار با هدف‌های آن جنبش‌ها متفاوت بود. در هیچ‌جا اوضاع آن‌طور که طرح‌ریزی شده بود پیش نرفت. در بسیاری از موارد، بنا بر معیارهای تعیین شده در خود خیابان‌ها، اوضاع بسیار بدتر شد.

در حقیقت حتی می توان داستان آن دهه را داستان اعتراضات توده‌ای و پیامدهای

1. Partido dos Trabalhadores (PT)

۲. همه قلاب‌ها از مترجم است. — م.

3. explosion

پیش‌بینی نشده حاصل از آن اعتراضات دانست. این کتاب می‌کوشد دقیقاً چنین داستانی را روایت کند، حتی اگر با این خطر مواجه باشد که بیش از حد بلندپروازانه به نظر برسد. چه می‌شود اگر بکوشیم داستانی درباره جهان دهه ۲۰۱۰-۲۰۲۰ با محوریت یک پرسش معماگونه بنویسیم: چگونه ممکن است این همه اعتراض توده‌ای ظاهراً به وضعیتی متضاد آنچه معترضان می‌خواستند انجامیده باشد؟

داستان در سال ۲۰۱۰ از تونس آغاز شد. اعتراضات به سرعت بالا گرفت و به رویدادی بسیار بزرگ‌تر و به لحاظ کیفی متفاوت با آن چیزی از آب درآمد که معترضان یا مقامات در ابتدا انتظار داشتند. با سرنگونی یک دولت، جنبش‌های دیگری نیز پا گرفتند که یا دولتمردان را سرنگون کردند، یا طی فرایندی که مطبوعات خارجی «بهار عربی»^۱ نامیدند تغییر ژرفی را در سراسر منطقه رقم زدند.

در سال ۲۰۱۳، مردم و رسانه‌های برزیل یک سری مفاهیم حاضر-آماده داشتند که می‌شد از آن‌ها برای تفسیر جنبش اعتراضی نو-پدید بهره گرفت. برخی رسانه‌ها در نهایت تظاهرات ژوئن را «بهار برزیلی» نامیدند.^(۲) در شب ۱۳ ژوئن، جمعیت در میان گاز اشک‌آور شعار سر می‌داد که «عشق و عاشقی پایان یافت، ترکیه این‌جاست!» آن‌ها به تظاهرات و سرکوبی اشاره داشتند که در همان زمان در استانبول جریان داشت. من این را در حساب توئیترم گذاشتم و — در یکی از نخستین تجربه‌هایم از فراز و فرودهای رسانه‌های اجتماعی — همه‌گیر [یا اصطلاحاً وایرال]^۱ شد. در چند هفته بعدی، عکس‌ها و پیام‌هایی از مردم حاضر در پارک گزی (محل اعتراضات ترک‌ها) دریافت کردم که پلاکاردهایی در دست داشتند با شعارهایی همچون «همه جهان سائو پائولو است» و «ترکیه و برزیل یکی هستند». پس از گذشت یک دهه، در سال ۲۰۲۰، و پس از نبردهای خیابانی از شیلی تا هنگ‌کنگ، جهان بیشترین اعتراضات توده‌ای را نسبت به هر برهه‌ای در طول تاریخ بشر به خود دیده بود، که گستره آن‌ها از چرخه جهانی معروف ستیزه‌گری^۲ در دهه ۱۹۶۰ فراتر رفته بود.^(۳)

اما آیا واقعاً چنین بود؟ آیا همه جهان واقعاً سائو پائولو شده بود؟ آیا واقعاً درست

1. viral

2. contention

بود که با قوت بگوییم «همه جا [میدان] تحریر است»، چنان که در یکی از شعارهای مردم مصر در دههٔ پیش چنین گفته شده بود؟ به باور من، اگر آن رویدادها با هم پیوند نمی‌یافتند، در بسیاری از نقاط، و قطعاً در برزیل، وضع به گونهٔ متفاوتی پیش می‌رفت. آیا اصولاً منطقی بود بگوییم «بهار»ی در برزیل، یا حتی در خود جهان عرب، از راه رسیده؟ تظاهرات توده‌ای در برخی جاها، هم از لحاظ احساسی و هم تاکتیکی، الهام‌بخش خیزش‌هایی در نقاط دیگر بود. اما بسترهای بومی آن‌ها کاملاً فرق داشت. با رویکردی واقعاً جهانی، می‌توان دید که کدام عوامل در میان بسیاری از مناطق متفاوت مشترک‌اند و کدام عوامل قطعاً فرق دارند. برای درک این مسئله که در آن دهه چه روی داد، و برای آموختن از آن، باید به هر دوی آن‌ها پرداخت.

ما اکنون در یک نظام جهانی زندگی می‌کنیم، چه آن را تشخیص دهیم چه ندهیم، چه به‌روشنی و با چشم خود آن را ببینیم چه نبینیم. حتی خیلی پیش‌تر در سال ۱۷۸۹، سال وقوع انقلابی که شرایط را برای بسیاری از جنبش‌های سیاسی پس از آن آماده کرد، تغییرات سریع در فرانسه واکنش‌هایی در بقیهٔ جامعهٔ بین‌المللی آن زمان برانگیخته بود. و اکنون، وابستگی ما به هم بسیار بیشتر شده است. فارغ از نوع کتابی که اکنون در حال مطالعهٔ آن هستید — دیجیتالی، فیزیکی یا شنیداری — این فراورده حاصل کار انسانی و منابع فیزیکی‌ای است که از سراسر جهان برگرفته شده‌اند، درست مانند پوشاک و تقریباً هر چیز دیگری که مالک آن هستیم. بدون ارجاع به این نظم جهانی، روش منسجمی برای بحث دربارهٔ جنبش‌های سیاسی بلندپروازانه وجود ندارد.

حتی پیش از آن که از نزدیک نگاهی به این دههٔ اعتراضات توده‌ای بیندازیم، می‌توان تشخیص داد که از حیث اخلاقی و تاکتیکی مجموعهٔ معینی از رویکردها از سال ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۰ مرجح بود. شما اغلب به اشکال گوناگون می‌شنیدید که این اعتراضات توده‌ای بدون رهبر، به طور «افقی»،^۱ و «خودانگیزه» در فضای مجازی سازماندهی و به خیابان‌ها یا میدان‌های شهر کشیده می‌شوند. این اعتراضات آشکالی به خود می‌گرفتند که گفته می‌شد طرح جامعه‌ای را که

1. horizontal

می‌خواهند کمک به برآمدنش کنند «پیش‌انگاری»^۱ می‌کنند. در مورد مفاهیمی که ممکن است ناآشنا به نظر برسند، مانند «افقی‌انگاری»^۲ و «پیش‌انگاری»^۳ — و نیز در مورد آن‌هایی که ممکن است این‌گونه نباشند — توضیح خواهم داد، این‌که آن‌ها از لحاظ تاریخی چگونه سر برآوردند، و چگونه آن فرایندها معنای امروزی آن مفاهیم را شکل دادند. کشاکش سیاسی خودبه‌خود روی نمی‌دهد. زمانی که انسان‌ها بیدادگری را تجربه می‌کنند، یک فزونی اراده و انرژی لازم می‌آید تا آن‌ها را به جهش برای انجام دادن کاری علیه آن وادارد، و مجموعه دیگری از جهش‌ها کاملاً ضرورت می‌یابد که آن انتخاب را به از جا برخاستن، بیرون آمدن، و دست به اقدام مشخصی زدن تبدیل کند. به باور من، گام‌هایی که تاکنون برداشته شده نتیجه بهره‌گیری از مجموعه اقداماتی بوده که شخص پیش‌تر در کشور خود — یا به طور فزاینده‌ای، در نقطه‌ای دیگر از جهان در فضای مجازی — شاهد آن‌ها بوده است.^(۴) و آن‌گاه پس از آن‌که مجموعه کنش‌هایی صورت می‌گیرد، معلوم می‌شود که این یک مسیر بسیار متفاوت و کمابیش لغزنده برای جبران بیداد یا بهبود شرایط جامعه بوده است. از ۲۰۱۰ به بعد، این آخرین بخش مربوط به اصلاح امور کاری دشوار بوده است. امید من این بود که با تحلیل دقیق آن رشته تصمیمات انسانی و پیامدهای آن‌ها، و با نگاه به رویدادهای این دهه طبق ترتیب زمانی وقوع آن‌ها، شاید بتوان درس‌هایی از آن‌ها گرفت. باور دارم که پس از چهار سال کار روی این پروژه چنین شده است.

من تاریخ‌نگار نیستم، و به‌یقین هرگز انقلاب موفقی انجام نداده‌ام. من فقط یک روزنامه‌نگارم، و از این رو خودم درسی ندارم که آن را به دیگران آموزش بدهم. اگر اصلاً مهارتی داشته باشم، باید بگویم می‌توانم بی‌محابا خود را به این سو و آن سوی جهان بکشانم، و کسانی را شناسایی کنم که واقعاً چیزهایی می‌دانند. می‌توانم با آن‌ها بنشینم و از آن‌ها بپرسم که چه فکر می‌کنند.

برای نوشتن این کتاب، بیش از دویست مصاحبه در دوازده کشور انجام داده‌ام، با مردمی صحبت کرده‌ام که جنبش‌های خیابانی را شکل داده‌اند، با بسیاری از

1. prefigure

2. horizontalism

3. prefiguration

سیاستمدارانی که مجبور شده بودند با آن مردم روبه‌رو شوند، و بسیاری از کسانی که در این بین زندگی‌شان تحت تأثیر قرار گرفته بود.^(۵) گفتگوهای ما بسیار متنوع بود، اما کوشیدیم به آن‌ها با چند پرسش خام و تقریباً ابلهانه جهت دهم: چه چیزی منجر به طغیان اعتراضات شد؟ هدف از آن اعتراضات چه بود؟ آیا به آن رسیدند؟ اگر نه، چرا؟ و سپس، به جای این‌که بپرسم مرتکب چه خطایی شدند، یا آیا دلشان نمی‌خواست کار را به نحو متفاوتی پیش ببرند، سعی کردم پرسش‌های تکمیلی‌ام را به شکل دیگری مطرح کنم. مثلاً اغلب می‌پرسیدم: «به یک نوجوان تانزانایی یا مکزیک‌ای یا قرقیز که ممکن است نوعی طغیان سیاسی را تجربه کند یا بکوشد نحوه زیست مردم کشورش را تغییر دهد چه می‌گویید؟ یا چه درس‌هایی از تجربه‌های زیسته خود می‌گیرید و در اختیار آن‌ها می‌گذارید؟»

انتخاب چنان چارچوبی، غیر از تمایل به پرهیز از زنده کردن خاطرات تلخ یا اهانت به کسانی که در راه تلاش برای ساختن جهانی بهتر دست به فداکاری‌های دردناکی زده‌اند، دلیل دیگری هم دارد.

با نگاهی به سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۰، روشن می‌شود که تمایل عمیقی برای تغییر ساختارهایی وجود داشته که نظام جهانی ما را تشکیل می‌دهند، و این‌که ممکن است این انرژی دوباره کاملاً آزاد و رها شود. این اثر هم، همچون بسیاری از کارهای تاریخی، هم نگاهی رو به پیش دارد و هم نگاهی رو به پس؛ با توجه به این سمت‌گیری، مردم بیشتر مایل بودند درباره گذشته نزدیک صحبت کنند.

و در این کتاب مخصوصاً به یک دلیل مصاحبه را برگزیدم: نگاهی از نزدیک به آن رویدادها و درک این‌که شرکت‌کنندگان آن‌ها چه احساسی نسبت به وقوع آن رویدادها داشتند. برخی تاریخ‌نگاران *longue Durée* [نگاه بلندمدت] را ترجیح می‌دهند و تحولات اجتماعی را نه بر اساس انتخاب‌های فردی، بلکه بر اساس تغییرات بلندمدت در ساختارها توضیح می‌دهند، تغییراتی که به طور زیرپوستی روی می‌دهند. اما شرایط انقلابی، به‌ویژه آن نوع شرایطی که از سال ۲۰۱۰ به بعد شاهد آن بوده‌ایم، زمان را فشرده می‌کند و جریان تاریخ را سرعت می‌بخشد. به گفته گئورگی دی‌رلوگیان، جامعه‌شناس ارمنی-روس-اوکراینی، این‌ها «بزنگاه‌هایی

هستند که در آن‌ها غریب‌ترین ابتکار عمل‌ها ممکن است به‌ناگاه روند رویدادها را تغییر دهند».^(۶) یک سده پیش، ولادیمیر لنین، رهبر انقلابی روس، ظاهراً گفته بود: «دهه‌هایی هست که در آن‌ها هیچ اتفاقی نمی‌افتد، و هفته‌هایی هست که در آن‌ها ده‌ها اتفاق روی می‌دهد.»^(۷) اما مارک بیسینجر، کارشناس علوم سیاسی آمریکایی، خاطرنشان می‌کند که در قرن بیست و یکم، سرعت روند رویدادها در شهرها از این هم بیشتر است، بدین معنا که زمان اندکی برای پردازش آنچه روی می‌دهد و تأمل دربارهٔ حرکت بعدی وجود دارد.^(۸) تصمیمات بی‌درنگ گرفته می‌شوند، اغلب بر اساس درس‌هایی که از گذشته آموخته‌ایم؛ این تصمیمات اهمیت حیاتی دارند.^(۹) در چنین بزنگاه‌هایی از «تاریخ افسرده»، کوتاه‌مدت ممکن است نقش بلندمدت را بازی کند.^(۱۰)

من خودم قادر بودم به انگلیسی، اسپانیایی، پرتغالی و اندونزیایی پژوهش کنم، و در انجام دادن مصاحبه‌ها و تحقیقات به زبان عربی، روسی، اوکراینی، ترکی و نیز چینی به کمک یاران پژوهشگر، روزنامه‌نگار و دانش‌پژوه متکی بودم. طی همان چهار سالی که مصاحبه‌ها را انجام دادم، تا جای ممکن تلاش کردم نوشته‌های دانش‌پژوهان و شرکت‌کنندگان آن رویدادها را تجزیه و تحلیل کنم. من این داده‌ها را با هم درآمیختم تا با تمرکز بر یک دهه، یعنی یکم ژانویهٔ ۲۰۱۰ تا یکم ژانویهٔ ۲۰۲۰، روایتی تاریخی خلق کنم. البته «دهه‌ها» بر ساختهٔ انسان‌اند. او آن‌ها را به مثابهٔ ابزاری برای راحتی خود ابداع و بر واقعیتی بسیار پیچیده تحمیل کرده است. اما این دربارهٔ خود زبان هم صادق است، و این ترفند مشخص به‌ویژه مناسب کار من است، زیرا دامنهٔ پژوهش را محدود می‌کند، و آن دوره به‌خوبی با مجموعه‌ای از رویدادهای عینی همخوانی دارد. داستان در سال ۲۰۱۰ در سیدی بوزید تونس آغاز می‌شود و اوایل سال ۲۰۲۰ به پایان می‌رسد، درست زمانی که به دلیل ظهور یک ویروس، تاریخ جهان وارد مرحلهٔ جدیدی شد، یا دست‌کم ضرباهنگ متفاوتی یافت. اما چون می‌خواستم این پروژه نه به طرز مهلکی متکبرانه بلکه بلندپروازانه باقی بماند، ناچار بودم طرح خود را باز هم محدودتر کنم. بنابراین فقط بر برخی پدیده‌های مشخص متمرکز خواهم شد: بر اعتراضاتی چنان گسترده که بنیادهای نظام سیاسی

کشور را لرزاندند، و نظام سیاسی دیگری جایگزین کردند، یا سریعاً موجب تغییر و تحولاتی در ساختار آن شدند. همه آن‌ها با شکست روبه‌رو نشدند، و چه‌بسا بتوان گفت آن شکست‌ها پیروزی‌های کوچکی نیز در بر داشتند. بنا به دلایلی که روشن خواهد شد، همه مواردی که برای تحلیل جدی برگزیده‌ام جزو کشورهای توانگری نیستند که از حیث تاریخی و سنتی در گروه جهان اول قرار دارند. از آن‌جا که میراث انقلاب‌های ۱۷۸۹ و ۱۹۱۷ برای بسیاری از کنش‌های انقلابی نقاط مرجع محسوب شده‌اند، شناسایی شیوه‌هایی که تاریخ روشنفکری چپ به کمک آن‌ها اعتراضات معاصر را شکل داده اهمیت دارد، ولو این‌که تمایلات بیان‌شده در وقایع اخیر به همه طیف‌های سیاسی مربوط بوده باشد. در این کتاب سعی می‌کنم جنبش‌های اعتراضی را با توجه به اهدافشان داوری کنم. و ناگزیر، داستان بر اساس چیزهایی شکل خواهد گرفت که آن‌ها را بهتر می‌شناسم. بر نقش رسانه‌های بین‌المللی دقیق‌تر خواهم شد و به‌ویژه بر تجربه‌های زیسته خود تمرکز خواهم کرد. چه بخوام چه نخوام، این راست است که من در کنار بسیاری از دوستان نزدیکم و پس از مشاهده تغییر و تحولات پدیدآمده در برزیل عمیقاً دستخوش تحول شده‌ام، و اگر بخوام روایت صادقانه باشد، گاهی ناچارم مدت کوتاهی در این روایت حضور پیدا کنم.

من هم مانند بسیاری از دوستانم در برزیل ساعات بی‌شماری را در دهه گذشته صرف کردم تا بفهمم در ۲۰۱۳ بر من چه گذشت، و وقایعی را درک کنم که پس از آن در همه‌جا روی دادند. گشودن گره این راز که چگونه بسیاری از اعتراضات توده‌ای دقیقاً متضاد با آن وضعیتی از کار درآمده که معترضان خواستار آن بودند پرسش شخصی من نیز بوده است، و باید رابطه خود را با آن توضیح دهم. من از ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۶ خبرنگار روزنامه لس آنجلس تایمز بودم، و نیز یک تارنما را برای فولیا دو سائوپائولو^۱، مهم‌ترین روزنامه برزیل، اداره می‌کردم. پس از ترک برزیل، رویدادهای آسیای جنوب شرقی را برای واشینگتن پست پوشش دادم، که این کار سبب شد توجهم به دو واقعه مربوط به مطالعه کنونی جلب شود. اما دیگر شخصیت‌های داستان به مراتب مهم‌تر و بسیار هیجان‌انگیزتر و جالب‌تر هستند.

1. Folha de S.Paulo

هنگامی که به پایان دهه رسیدیم، به گفتگوهایم با این بازیگران بازخواهیم گشت، تا به تأمل درباره گذشته و درک آینده بپردازیم.

یادداشت‌ها

۱. افزون بر اعلامیه‌های تاریخی صادرشده از سوی خاندان بولسونارو، ویلسون ویتزل، فرماندار ریو دو ژانیرو، مجرمان را به اعدام بدون تأخیر تهدید کرد و رسماً مرگ یک مظنون را جشن گرفت. نگاه کنید به:
Italo Nogueira, "Governador que só pensa em morte reclama de política sobre caixaão," *Folha de S.Paulo*, September 23, 2019.
2. Santiago Wills, "The Brazilian Spring: An Explainer," *ABC News*, June 24, 2013.
3. Samuel J. Brannen, Christian S. Haig, and Katherine Schmidt, "The Age of Mass Protests: Understanding an Escalating Global Trend," CSIS Risk and Foresight Group, March 2020.
۴. پیش از آغاز این پروژه و کشف بینش‌های بنیادی چارلز تیلی نسبت به نحوه استفاده «معترضان» از رپرتوارهای ازپیش‌موجود ستیزه‌گری به این نتیجه رسیدم. اما کارهای وی رویکرد پیش رو را شکل می‌دهد و بدین مناسبت ذکر شده است. به نظر، این حقیقت که یک روزنامه‌نگار ناآگاه از این کار پژوهشی بر مبنای تجربیات پانزده‌ساله خود دفعتاً به همان درک گسترده برسد گواه دیگری بر اهمیت فزاینده آن است.
۵. این شمار مصاحبه‌ها و نه مصاحبه‌شوندگان است؛ برخی موضوعات در مصاحبه‌های مختلفی مطرح شدند. پژوهش‌ها در بحرین، برزیل، شیلی، مصر، آلمان، هنگ‌کنگ، اندونزی، کره جنوبی، تونس، ترکیه، بریتانیا، و ایالات متحده صورت گرفته‌اند.
6. Georgi Derluguian, *Bourdieu's Secret Admirer in the Caucasus: A World-System Biography* (Chicago: Univerdistr of Chicago Press, 2005), 158-159 and 264;
برای آشنایی با بحثی درباره مفهوم «بلندمدت» برودل در بستر به اصطلاح بهار عربی، نگاه کنید به:
Sara Salem, "Critical Interventions in Debates on the Arab Revolutions: Centring Class," *Review of African Political Economy* 45, no. 155, 2018.
۷. این گفته را همگان، به‌ویژه از سال ۲۰۰۱، به وی نسبت می‌دهند، اما در هیچ‌یک از کارهای منتشرشده‌اش چنین چیزی نیست و ممکن است ساختگی باشد.
8. Mark Beissinger, *The Revolutionary City: Urbanization and the Global Transformation of Rebellion* (Princeton: Princeton University Press, 2022), 41.
۹. برای آشنایی با بحثی درباره نحوه‌های شکل‌گیری تاریخ به مدد پاسخ‌های سریع به خطاها و مشکلات غیرمنتظره، نگاه کنید به:
Charles Tilly, "Invidible Elbow," *Sociological Forum* 11, no. 4(1996): 589-601.
10. Beissinger, *The Revolutionary City*, 200-218.

بخش اول

یادگیری اعتراض

در نیمهٔ دوم قرن بیستم، این باور فراگیر شد که واکنش طبیعی به بی‌عدالتی اجتماعی رفتن به خیابان و بلند کردن فریاد اعتراض است — هرچه بلندتر، بهتر. درک و فهم این تحول تاریخی فقط در چارچوب ظهور رسانه‌های همگانی ممکن است.

در شماری از پیشرفته‌ترین کشورهای کاپیتالیستی، جنبش‌هایی که جویای اصلاحات سیاسی بودند متوجه شدند توان غلبه بر قدرت پوشش‌دهی رادیو، تلویزیون و روزنامه را ندارند. این جنبش‌ها حتی زمانی که از راهکار اجتناب از تظاهرات توده‌ای بهره می‌بردند، همچنان مجذوب توجه رسانه‌ها می‌شدند. پوشش رسانه‌ای تأثیر کنش آن‌ها را، به نحوی که فعالان هرگز تصورش را هم نمی‌کردند، چند برابر کرد. افزون بر آن، این پدیده همانا ساختار آن جنبش‌ها را هم دگرگون کرد.

اختراع خط و چاپ، و سپس عکاسی — و سرانجام توسعه فناوری بازتولید صدا و تصاویر متحرک — همگی جهش‌هایی بودند که عمیقاً جامعهٔ انسانی را دگرگون کردند.^(۱) در واقع، این احتمال وجود دارد که ایده «ملت» با استیلای دستگاه چاپ مرتبط بوده باشد.^(۲) اکنون عجیب است اگر یادآوری کنیم که در بخش عمدهٔ تاریخ بشر، ما فقط چیزی را می‌توانستیم ببینیم که مستقیماً در مقابل چشمانمان قرار داشت، و تنها زبانی که می‌توانستیم بفهمیم بایستی به واسطهٔ تارهای صوتی زنده در

چندمتری گوشمان تولید می‌شد. به تعبیر دقیق‌تر، اندام‌های ما به نحوی تکامل پیدا کرده بودند که می‌توانستند چنین چیزهایی را تجربه کنند. «نشان دادن» خود به کل کشور با یک راهپیمایی اعتراضی، اگر فقط بخش ناچیزی از جمعیت قرار بود آن را ببیند، چندان منطقی به نظر نمی‌رسید و حکمرانان به‌سادگی از کنار آن می‌گذشتند. البته، مردم همواره راه‌هایی برای مقابله با سرآمدان حاکم داشته‌اند. این مداخلات گاه خشونت‌بار بوده یا هزینه‌های مستقیمی بر افراد هدف‌گرفته‌شده تحمیل کرده — برخی کشته می‌شدند، اموال نابود می‌شد، جمعیت معترض غلات را غارت می‌کرد و غیره. اصطلاح علمی برای مجموعه اقدامات مؤثر در این بزنگاه‌ها، از دوران باستان تا قرن بیست و یکم، «ستیزه‌گری»^۱ یا سیاست‌های ستیزه‌گرایانه^۲ بوده است. به عقیده چارلز تیلی، جامعه‌شناس آمریکایی، در طول تاریخ، زمانی که مردم اعتراض می‌کردند، به این گرایش داشتند که رفتارها و شیوه‌هایی را بازتولید کنند که از پیش در پیرامونشان وجود داشت. آن‌ها همیشه از مجموعه امکانات موجود ستیزه‌گری یا رپرتوار^۳ ستیزه‌گری بهره می‌گرفتند. این استعاره به‌درستی نمایشی و موسیقایی است. مجموعه ابزارها و روال‌هایی وجود دارد که یک اجتماع در اختیار دارد، گلچینی از اجراهایی که همه با آن‌ها آشنایی دارند، و آن‌ها را فی‌البداهه به کار می‌گیرند.^(۳) در بزنگاه‌های شورش، مردم به کاری آشنا روی می‌آورند، حتی اگر این احتمال وجود داشته باشد که توسل به کنش ناآشنا متضمن نتیجه بهتری است. تیلی (با تحلیل رسانه‌های ملی آغازین) نشان می‌دهد که در فرانسه قرن شانزدهم، مردم هرگز به تظاهرات یا سازماندهی یک گردهمایی یا اعتصاب، به روشی که امروز صورت می‌گیرد، فکر نمی‌کردند. با این حال، آن‌ها خوب می‌دانستند چگونه مأمور مالیات را از شهر بیرون برانند، مقامات را وادار کنند قیمت نان را پایین بیاورند، یا یک شاری‌واری^۴ را به اجرا بگذارند — نمایشی گروهی که در آن بازیگران در بیرون خانه متخلف محلی آوازهای موهن می‌خواندند و ساکت نمی‌شدند مگر این‌که او مجازات می‌شد.^(۴) به مرور زمان، نوآوری‌هایی صورت می‌گیرد و با تغییر فرهنگ، روال‌های تازه‌ای برای ستیزه‌گری پدید می‌آید، اما این فرایند تقریباً جدای از علل اصلی شورش‌هاست.

1. contention

2. contentious

3. repertoire

4. charivari

در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، مجموعه ابزارها و امکانات یا رپرتوار تازه‌ای برای ستیزه‌گری ایجاد شد، آن هم به واسطهٔ تعاملات آشفته با شرکت‌هایی که کارشان گزارشگری و کسب درآمد بود.

در سال ۱۹۵۱، صلح‌طلبان بریتانیایی با الهام از انقلابیون هندی «عملیات گاندی» را آغاز کردند. آن‌ها خواستار بیرون راندن ارتش آمریکا از کشورشان، برچیدن جنگ‌افزارهای هسته‌ای، و خروج بریتانیا از ناتو شدند.^(۵) آن‌ها مانند سازمان‌های طرفدار حقوق مدنی سیاهان در آمریکا گروهی بسیار منضبط، به‌شدت سازمان‌یافته، و متعهد به خشونت‌پرهیزی بودند که آمادگی داشتند با پیامدهای شخصی اقدامات خود روبه‌رو شوند.^(۶) آن‌ها آموزش‌های گسترده‌ای را فراگرفتند و هماهنگ با یکدیگر کوشیدند خود را شهروندانی اخلاق‌مدار معرفی کنند و نه آدم‌های عجیب و غریب گیاهخوار (که صلح‌طلبان در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم اغلب به آن شهره بودند). آن‌ها همچنین مانند خود گاندی پی بردند کنش‌هایی که رسانه‌ها گزارش نداده‌اند اغلب بازتابی ندارند.^(۷)

آن‌ها در آغاز دو رویکرد متفاوت را مد نظر قرار دادند. نخست به راه انداختن کارزاری جسورانه با استفاده از «چتر» در مرکز لندن بود، که در آن چتر نمادی از بیهودگی و پوچی کوشش برای حفاظت از خود در مقابل انفجار هسته‌ای محسوب می‌شد. آن‌ها با چتر در میدان گراس ونور گرد می‌آمدند، در سرتاسر پایتخت این چترها را به بادکنک‌هایی می‌بستند، و در حالی که از پی‌چهره‌های سرشناس آمریکایی روان بودند آن‌ها را در سراسر شهر می‌گرداندند. این کار بسیار تحریک‌آمیز تلقی شد. به جای آن، کنشگران تصمیم گرفتند به سوی پایگاه‌های نظامی و نیروگاه‌های هسته‌ای دور از شهر بروند. اعتراضات آن‌ها به شکل درخواست مستقیم اخلاقی از مردمی درآمد که امید می‌رفت تغییر عقیده دهند. اما در مناطق دور از شهر، کارگران مجتمع‌های نظامی-صنعتی به‌سادگی آن‌ها را نادیده گرفتند، کشاورزان محلی مسخره‌شان کردند، و رسانه‌ها نیز کسی را برای گزارش تظاهراتشان نفرستادند. صلح‌طلبان این اتفاق را شرم‌آور و بیهوده یافتند. آن‌ها فهمیدند که واقعاً به جلب توجه مردم نیاز دارند. در آن زمان آن‌ها به مدد همین کنشگری بود که این را آموختند، هرچند ممکن است هم‌اکنون از نظر ما بدیهی باشد. موضوع مهمی که صلح‌طلبان

به سرعت آن را دریافتند این بود که باید معنی فعالیت‌های خود را برای عابران توضیح دهند. آن‌ها این کار را با تهیه و ارائه جزوات انجام دادند.

کنش جمعی یا توده‌ای هرگز در دستور کار آن‌ها نبود، هم به این دلیل که می‌دانستند آرمان‌های آن‌ها طرفداری ندارد، و هم به این دلیل که انضباط محض امری ضروری تلقی می‌شد. اما در چند سال بعدی، ناراضیان بریتانیایی — به‌ویژه گروهی به رهبری برتراند راسل، فیلسوف انگلیسی، که کمیته ۱۰۰ نامیده می‌شد — آموختند که گرد آمدن «جمعیت کثیر» در داخل شهر بهترین راه کسب موفقیت است. از سرما به خود لرزیدن در دشت‌ها و مراتع بیرون از شهر هیچ نتیجه‌ای نداشت. اما روی آوردن به اعتراضات توده‌ای موجب مشکل در دسرساز دیگری شد: چگونه می‌شد همگام با افزایش جمعیت انضباط را نیز حفظ کرد؟^(۸)

در سال ۱۹۶۰، گروهی از جوانان در ایالات متحده آمریکا انجمن دانشجویان برای جامعه‌ای دموکراتیک (اس‌دی‌اس)^۱ را بنیان نهادند. این انجمن چپ‌گرا متأثر از دستاوردهای فوق‌العاده جنبش حقوق مدنی سیاهان در کشورشان بود. اعضای آن عمدتاً دانشجویان سفیدپوستی بودند که کارزارهای سازمان‌های سختکوش و سرسختی همچون «گر» (کنگره برابری نژادی)^۲ را می‌ستودند، و از شرایط اجتماعی داخلی که وجود آن‌ها را ضروری می‌ساخت بیمناک بودند. در این زمان، ایالات متحده — یک مهاجرنشین متشکل از اتباع اروپای غربی که پس از بنیانگذاری در ۱۷۸۹^۳ مساحتش به سرعت افزایش یافته — با فاصله زیاد به قدرتمندترین کشور جهان تبدیل شده ولی هرگز جمعیت غیرسفیدپوست را کاملاً جزو شهروندان خود محسوب نکرده بود.^۴

1. Students for a Democratic Society (SDS)

2. the Congress of Racial Equality (CORE)

۳. نویسنده از این سال به عنوان سال رسمی تأسیس آمریکا یاد کرده، در حالی که در منابع رسمی سال ۱۷۷۶ قید شده که سال تدوین و امضای بیانیه استقلال آمریکاست. — م.

۴. حتی موفقیت‌های مختصر جنبش حقوق مدنی سیاهان باید در بستر شرایط ژئوپولتیک در خارج و تعهد مفروض به دموکراسی و برابری در داخل فهم شود. اتحاد شوروی ایالات متحده را متهم می‌کرد که یک جامعه اساساً نژادپرست است، و نخبگان واشینگتن بیش از پیش از صحت این امر شرمسار بودند. ایالات متحده مانند بریتانیا یکی از بالاترین سطوح اشباع رسانه‌ای را در تاریخ داشت. در بستری بسیار متفاوت، زمانی که مردم در سال ۱۹۶۰ علیه یک نظام تبعیض‌آمیز دیگر در آفریقای جنوبی (متحد آمریکا در دوران جنگ سرد) دست به تظاهرات زدند، مقامات به‌سادگی به روی آن‌ها آتش گشودند و ۲۵۰ تن را در شهرک شارپ‌ویل کشتند یا زخمی کردند.

انجمن دانشجویان برای جامعه‌ای دموکراتیک ریشه در یک سازمان قدیمی‌تر ضدکمونیستی داشت، اما اعضای آن کمونیسم‌ستیزی را به مثابه یک فلسفه سیاسی راهنما رد می‌کردند.^(۹) آن‌ها به شدت مخالف سیاست خارجی آمریکا در دوران جنگ سرد بودند، به‌ویژه مداخلاتی که در آن‌ها آمریکا از استعمارگری در جهان سوم حمایت می‌کرد. این انجمن مدافع حقوق مدنی و حامی اقتصاد سوسیالیستی‌تری بود، و نیز به روال نوظهوری انتقاد داشت که به شکل مستقیم‌تری بر دانشجویان اثر می‌گذاشت. جامعه پیشرفته صنعتی، هم در غرب کاپیتالیستی و هم در اردوگاه سوسیالیستی، دستخوش بوروکراتیک‌سازی عمیقی شده بود که افراد را از یکدیگر و از جایگاه‌هایی که می‌توانستند در آن‌ها تصمیمات حیاتی بگیرند بسیار دور می‌کرد. اعضای انجمن در بیانیه تأثیرگذار سال ۱۹۶۲ خود، معروف به «بیانیه پورت هورون»، پیشنهاد «دموکراسی مشارکتی»^۱ را مطرح کردند، که خواستار آن بود که افراد مستقیماً در تصمیم‌گیری‌ها حق مداخله داشته باشند، تا نظامی شکل بگیرد که در آن «کارکرد سیاست بیرون آوردن مردم از انزوا و هدایت آن‌ها به درون جامعه باشد».^(۱۰)

از منظر واقع‌بینانه، این اعضا از ثروتمندترین و مرفه‌ترین افرادی بودند که تا آن زمان در سیاره زمین زندگی کرده بودند. آن‌ها وقتشان را صرف یادگیری می‌کردند تا بتوانند شغل‌های مهم قدرتمندترین کشور جهان را بگیرند. اما این نسل از دانشجویان اغلب احساس می‌کردند چیزی بیش از چرخ‌دنده در ماشین آموزشی نیستند، ماشینی که به طور فزاینده‌ای با تشکیلات نظامی-صنعتی سرمایه‌داری ادغام می‌شد. به یقین آن‌ها برای اقتصادی که به دانشمندان و متخصصان فنی نیاز داشت مهم بودند، و شمارشان بر اثر رشد زاد و ولد [پس از جنگ] افزایش یافته بود، بدین معنا که در دهه ۱۹۶۰ موازنه قوا به نحو تعیین‌کننده‌ای به سود جوانان تغییر کرده بود.^(۱۱)

انجمن بر برگزاری تظاهرات بزرگ تمرکز نداشت، و به‌ندرت به فکر تعامل با رسانه‌ها می‌افتاد. هدف این انجمن، به عنوان گروهی کوچک، سازماندهی مستقیم دانشجویان بود، بدون آن‌که از راهبردی برای ارتباط با رسانه‌های گروهی برخوردار باشد.^(۱۲) اعضای آن در ایجاد ساختارهای صُلب یا تعریف مقام‌های

1. participatory democracy

رهبری با وظایف روشن تردید داشتند، که این امر انحرافی رادیکال از مسیر فعالیت سازمان‌های قدیمی‌تر مانند اتحادیه‌ها و احزاب سیاسی بود. انجمن در نیمه نخست دهه ۱۹۶۰ از طریق ارتباطات چهره‌به‌چهره و پیوندهای شخصی به آهستگی رشد کرد، ضمن آن‌که اشکال تازه‌ای از سازماندهی سیاسی را تجربه می‌کرد. اما در ۱۹۶۵، این سازمان به طور غیرمنتظره‌ای در کانون توجهات قرار گرفت.

در پاییز آن سال، اگرچه انجمن از رهبری یک رشته اعتراضات علیه جنگ ویتنام کناره گرفت، رسانه‌ها تصمیم گرفتند بر این سازمان متمرکز شوند. در آن زمان انجمن اندک شهرتی به عنوان یک سازمان ضدجنگ کسب کرده بود، لذا شاید خبرنگارانی که همواره در اهرم فشار زمان قرار دارند این نام را جایی دیده و توانسته باشند از آن برای گفتن داستان خودشان استفاده کنند. تاد گیتلین، رئیس انجمن، به یاد می‌آورد که این مسئله «انجمن سرگشته و نامنسجم ما را در مرکز توجهات قرار داد؛ ناگهان انجمن برای فعالیتی اعتبار پیدا کرد که به‌شدت با واقعیت سیاسی آن فاصله داشت». البته چپ‌گرایان جوان همواره با دیده تردید به مطبوعات متعلق به ابرشرکت‌ها^۱ نگاه می‌کردند، اما خیلی زود دریافتند روزنامه‌های جریان عمده، که در یک چارچوب ایدئولوژیک مشخص تعبیه شده بودند و با منطق انباشت سرمایه جلو می‌رفتند، می‌توانند به سرعت واقعیت را به شیوه‌های عمیقاً گمراه‌کننده قلب کنند. اما در همان زمان، برخی از آن‌ها قدرت عظیم نهفته در این عرصه را درک می‌کردند؛ کافی بود بتوانند در آن مطبوعات با مجموعه‌ای ظریف از فنون «جودو» بدل بزنند تا بتوانند پیام خود را با مهارت در رسانه‌های همگانی منتقل کنند. مثلاً در یکی از بیانیه‌های انجمن در ۱۹۶۵ چنین آمده: «ما اعلامیه‌های ضدجنگ را در صفحه نخست روزنامه‌هایی با شمارگان میلیونی دیده‌ایم. ممکن بود ده سال از دستگاه‌های تکثیر استفاده کنیم و باز هم صدایمان به بسیاری از مردان جوان مشمول خدمت نرسد، در حالی که آن‌ها ظرف پنج روز از طریق این مطبوعات به ما دسترسی یافته بودند.»^(۱۳)

همه این وقایع دو مسئله را آشکار کرد. نخست، این‌که چه کسانی قرار بود این کار را بکنند؟ انجمن دفتر مطبوعاتی نداشت، و ساختار سست و تقریباً بدون رهبر آن

کارِ تصمیم‌گیری در خصوص این مسئله را که چه کسی قرار است سخنگوی آن باشد دشوار می‌کرد. وقتی رسانه‌ها دلخواهانه برخی را از میان سخنگوها و چهره‌های مشهور برگزیدند، اختلافاتی پیش آمد. و مسئله دوم و تناقض‌آمیز این که محبوبیت گروه مشکل به مراتب بزرگ‌تری درست کرد. انجمن با سیل اعضای جدید روبه‌رو شد، که موجب شد ظرف یک سال با نرخ ۳۰۰ درصدی رشد کند. اما این تازه‌واردها نمی‌خواستند به انجمن بپیوندند، بلکه می‌خواستند به آن سازمانی بپیوندند که در روزنامه‌ها و صفش را خوانده بودند، سازمانی که عملاً وجود نداشت. آن‌ها با موهای بلند، تعهد ایدئولوژیک اندک، و یک رشته فرضیات غریب درباره سازمان از راه رسیدند.^(۱۴)

اما به دلیل ماهیت سست و «مشارکتی» انجمن، تشکیلاتی رسمی برای ادغام و آموزش اعضای تازه‌وارد وجود نداشت. آن‌ها به‌عمد توجه اندکی به مسائل سازمانی نشان می‌دادند. در برخی موارد، اعضای جدید (که در واقع هرگز به عضویت انجمن درنیامدند) با خیال آسوده مجمع جدید خود را در جایی برپا کردند، بدون آن‌که حتی با اعضای قدیمی صحبت کنند. گیتلین به این نتیجه رسید که فقدان رهبری و رشد سریع غیرمنتظره به معنای پایان جنبش است. در سال ۱۹۶۷، برخی معترضان از «خوره‌های ساختار»، یعنی آن‌هایی که می‌خواستند به هر نحو که شده سازمانی داشته باشند، شاکی بودند.^(۱۵)

گیتلین سرانجام درباره شیوه کارکرد رسانه‌های همگانی و چندوچون داستان مورد توجه مطبوعات مدرن به برخی نتایج رسید. شرط لازم آن تازه بودن خبر بود — به هر حال، «تازه‌ها»^۱ نامیده می‌شد — و باید تعلیق می‌داشت و مخاطب را غافلگیر می‌کرد. رسانه‌ها ناگزیر بودند از میان تعداد بی‌شماری از داده‌های گوناگون دست به انتخاب بزنند و یک حقیقت را از میان حقایق موجود برجسته کنند. از این گذشته، هر داستانی می‌بایست برای عموم مردم قابل درک می‌بود، و با مقوله‌های از پیش موجود و چیزهایی که مردم از قبل درباره‌شان می‌دانستند و برایشان باورپذیر بودند همخوانی می‌داشت. به عبارت دیگر، هر داستانی می‌بایست شبیه پدیده‌ای می‌بود که پیش از آن روی داده بود و در عین حال «قدیمی» می‌بود.^(۱۶)

با گذر تدریجی دهه، برخی از اعضای این نسل در یک حلقهٔ بازخوردی معیوب گیر افتادند. افرادی که توجه رسانه‌ها را خوش داشتند در پی جلب توجه بیشتری بودند، و آگاهانه یا ناآگاهانه راهکارهایی برگزیدند که توجه بیشتری را برمی‌انگیخت. اما هیچ‌یک از این راهکارها این حقیقت ساده را تغییر نداد که دولت آمریکا می‌خواست به جنگ ویتنام ادامه دهد، و می‌توانست (اغلب به کمک مطبوعات) تظاهرکنندگان را همچون اقلیتی پرهیاهو تاب آورد. با ظهور اعتراضات توده‌ای که ابزار اصلی جنبش ضدجنگ بود، رهبران اصلی انجمن تصمیم گرفتند از صحنه عقب‌نشینی کنند و به ریشه‌های خود بازگردند. آن‌ها هرگز نه در پی تظاهرات خیابانی بودند، و نه در پی این‌که به یک بنگاه تک‌بعدی ضدجنگ تبدیل شوند. آن‌ها ابتکار عملی به خرج دادند و آن را «پروژهٔ پژوهش و کنش اقتصادی»^۱ نامیدند و به مناطق فقیرنشین شهر رفتند تا جمعیت‌های آمریکایی-آفریقایی ایالات متحده را سازماندهی کنند.

وارونه‌سازی چپ سنتی

«چپ نو»، چنان‌که انجمن اس‌دی‌اس و گروه‌های همسو اغلب خوش داشتند خود را این‌گونه بنامند، در واکنش به میراث انقلاب بلشویکی شکل گرفت. به هر حال این انقلاب ستارهٔ راهنمای «چپ سنتی»، به‌ویژه حزب کمونیست، بود (که در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ در ایالات متحده نفوذ داشت).

اما در سال‌های پایانی دههٔ ۱۹۵۰، دیگر از چپ سنتی در آمریکا خبری نبود. مک‌کارتیسم آن را در هم شکسته و از بین برده بود. هر کس که ضدکمونیست دوآتشه‌ای نبود در فرایندی از بالا به پایین به سرکردگی رئیس‌اف‌بی‌آی از صحنهٔ زیست عمومی حذف شد (همین شخص، یعنی جان ادگار هوور، همچنین تلاش کرده بود سازمان‌های سیاسی سیاهان را نیز در کشور نابود کند). چپ نو در آمریکا نه واکنشی به سنت‌های موجود، بلکه بیشتر شبیه نسلی از یتیمان ایدئولوژیک بود که تلویزیون آن را در یکی از فردگراترین جوامع این سیاره پرورانده بود. این امر

1. Economic Research and Action Project (ERAP)

به یقین خط و ربط مشخص تحول فکری آن‌ها را شکل داد، همان‌گونه که بستر فراهم‌شده در جنگ سرد چنین کرد.^(۱۷) آن‌ها بی‌درنگ تصریح می‌کردند که رهبران اتحاد شوروی رؤیای چپ سنتی را به انحراف کشاندند. از بسیاری جهات، می‌توان رویکرد سازمانی جدید این چپ دانشجویی دهه ۱۹۶۰ را وارونه‌سازی لنینیسم، کنش انقلابی حاکم در عرصه جهانی پس از ۱۹۱۷، دانست.

ولادیمیر ایلچ اولیانوف [ملقب به لنین] که به عنوان یک ناراضی زیرزمینی مخالف با امپراتوری روسیه قلم می‌زد مجموعه‌ای از رهنمودها را برای سازماندهی یک حزب انقلابی صورت‌بندی کرد. آنچه نام لنینیسم بدان اطلاق می‌کنیم هم مضمون ایدئولوژیکی قدرتمندی دارد. مثلاً، وی از تسخیر دولت و بر سر کار آوردن یک «دیکتاتوری پرولتری» به جای دیکتاتوری بورژوازی حمایت می‌کرد، که از نظر او (به دلیل بزرگ‌تر بودن طبقه کارگر از طبقه حاکم سرمایه‌دار) دموکراتیک‌تر از نمونه پیش از خود بود. این حکومت شکلی ناقص از کمونیسم و مرحله‌ای گذرا در راستای نیل به آن بود.^(۱۸) مهم‌ترین تفاوت بین آنارشیزم کلاسیک و این سنت آن است که آنارشیزم‌ها این مرحله بینایی را رد می‌کنند.^(۱۹) اما گروه‌های مختلفی با خطوط ایدئولوژیک گوناگون ممکن است «لنینیسم» را به عنوان فلسفه‌ای سازمانی بپذیرند. لنین از گروه پیش‌تاز کوچکی از انقلابیون حرفه‌ای بسیار منضبط با سازماندهی سلسله‌مراتبی حمایت می‌کرد. «مرکزیت دموکراتیک» به معنای آن بود که تصمیمات به طور دموکراتیک اتخاذ می‌شد، اما زمانی که حزب تصمیمی می‌گرفت، همه آن خط‌مشی را می‌پذیرفتند و برای تحقق آن مشترکاً دست به عمل می‌زدند. اگر کسی آن را نمی‌پسندید، مانعی نداشت، اما دیگر نبایست در حزب می‌ماند.

این رویکرد چندین دلیل داشت. نخست این‌که، مبارزه سوسیال دموکرات‌های روس با تزار و پلیس مخفی وی نبرد مرگ و زندگی بود. این نبرد مستلزم آن بود که مجموعه‌ای از مهارت‌های بسیار خاص کسب و به دیگر انقلابیون آموزش دیده و متعهد انتقال داده شود. دوم این‌که، لنین درگیر یک «مبارزه بسیار جدی و سخت علیه خودانگیختگی» بود، یعنی علیه جریان انقلابی رقیب که اصرار داشت کارگران برخیزند و سوسیالیسم را خلق کنند. اما از نظر لنین، سوسیالیسم چیزی

نبود که در قلب هر انسانی نهفته است و فقط باید کشف شود، بلکه مستلزم پیشرفت علمی و شرح و بسط نظری چندصدساله بود. وی معتقد بود هر خیزش صرفاً خودانگیخته‌ای، با در پیش گرفتن راهی که مستلزم کمترین مقاومت است، صرفاً همان ایدئولوژی‌ای را می‌پذیرد که همان زمان در آن جامعه مسلط است. چنین خیزشی به هر آنچه از قبل جاری و ساری است چنگ خواهد زد. چون طبقه حاکم برای اشاعه ایدئولوژی خود امکانات بسیار بیشتری در اختیار داشت، لازم بود برای هر جنبش انقلابی نوعی ایدئولوژی راهنمای منسجم تعریف شود.^(۲۰) لنینیسم بر تبعیت وسیله از هدف و فرد از حزب تأکید داشت. هدف تسخیر قدرت سیاسی و سپس شروع گذار دشوار به کمونیسم بود.

در سال‌های دهه ۱۹۶۰، انجمن اس‌دی‌اس بر این باور بود که نظام مارکسیست-لنینیستی اتحاد شوروی منجمد و به یک بوروکراسی غیردموکراتیک متمرکز تبدیل شده است. روش‌های انقلابی به هدف‌های آن تبدیل شده بودند. در اتحاد شوروی، حزب پیش‌تاز سلسله‌مراتبی اکنون خود به دولت تبدیل شده بود. رویکرد انجمن — شاید همان چیزی که به‌راستی در چپ نو «نو» بود — مقرر می‌داشت که آن‌ها اکنون باید اشکال سازمانی‌ای را بگیرند که مایل‌اند آن‌ها را در جهانی که می‌خواهند خلق کنند ببینند. این رویکرد «سیاست پیش‌انگاره»^۱ نامیده شد — آنچه اکنون انجام می‌دهید پیش‌انگاری جهانی است که فردا می‌خواهید در آن زندگی کنید یا اجمالاً نمایی از آن را می‌بینید. حتی مدافعان سرسخت انجمن متوجه شدند این رویکرد تنشی بنیادی بین اشکال سازمانی و هدف‌های تعریف‌شده برای تغییر سیاسی ایجاد می‌کند. هدف این رویکرد محک زدن ساختارهای ضدسلسله‌مراتبی بود، و آن‌ها را آماج این انتقاد قرار داد که به‌واقع اهمیتی به مطالبات خود نمی‌دهند. حامیان سخ‌نور این رویکرد تأیید می‌کردند که این انتقاد تا اندازه‌ای درست است، این‌که وسیله هم به اندازه هدف اهمیت دارد. اما می‌گفتند جنبش خود را، که در خدمت ساختن جامعه نیز بود، برای هدف‌های ابزاری به فساد نمی‌کشاند.

1. prefigurative politics